



## آلکی زی، نویسنده‌ای برجسته از یونان

آلکی زی در سال 1925، در آتن به دنیا آمد. در دانشکده ی فلسفه دانشگاه آتن، در دانشکده ی هنرهای نمایشی آتن آدیون، درس خواند و در انستیتو سینمای مسکو، دوره ی فیلمنامه نویسی را گذراند.

آلکی زی در سال 1925، در آتن به دنیا آمد. در دانشکده ی فلسفه دانشگاه آتن، در دانشکده ی هنرهای نمایشی آتن آدیون، درس خواند و در انستیتو سینمای مسکو، دوره ی فیلمنامه نویسی را گذراند.

او از نوجوانی به نوشتن پرداخت. در دوره ی دبیرستان نوشتن. برای نمایش تئاتر عروسکی را آغاز کرد. اولین رمان او ببر توی ویتترین بود، که از کودکی اش الهام گرفته بود.

پس از آن، کتاب هایی زیادی برای کودکان و نوجوانان نوشت. کتاب های او به بسیاری از زبان های دنیا ترجمه شده است.

کتاب کنستانتین و کارتنگ هایش، برنده ی جایزه ی IBBY یونان شد. کتاب ببر توی ویتترین (1970)، جنگ پتروس (1974)، و صدای پای اژدها در سال 1980، برای چاپ و نشر به زبان انگلیسی در آمریکا، برنده ی جایزه ی میلدر.ال. بچلر شد.

از دیگر آثار او، چتر بنفش، نامزد آشیل و عمو پلاتو ... است.

مجید عمیق، مترجم برجسته از ایران

مجید عمیق در سال 1332، در تبریز به دنیا آمد. تا به حال کتاب های بسیاری در زمینه ی علمی و داستانی از او منتشر شده است. کتاب جنگ پتروس از زبان انگلیسی ترجمه شده است. این کتاب را سوره مهر منتشر کرده است و تاکنون به چاپ چهارم رسیده است.

بخشی از فصل "مرگ یک جیرجیرک"

آنتیگون با همه ی زحمتی که شب برای موهایش می کشید، صبح که از خواب برمی خاست، موهایش مثل گل کلم وز کرده و ژولیده می شد و موهای دو طرف سرش هم که آن ها را مثل حلقه می بافت پُف می کرد. حلقه های طرفین سرش را طوری درست می کرد که فاصله ی آن ها از یکدیگر کاملاً مساوی بود، بی آن که یک طرف، تار مویی زیادتر از طرف دیگر داشته باشد. آنتیگون جعبه ای پُر از روبان داشت - از هر رنگ دو تا - و کسی حق نداشت به آن ها دست بزند. وقتی جعبه را تماشا می کرد، انگار رشته سیم های رنگارنگ برق بودند. آنتیگون خیلی به سر آشفته و گل کلمی خود می بالید؛ چرا که دوستانش همیشه از فرم موهای او تعریف می کردند.

وقتی آنتیگون بیدار شد، به طور غیرمنتظره ای خوشحال بود. پتروس را پتروکی صدا زد و به او قول داد که آن روز او را به تماشای یک فیلم کمدی که قرار بود از ساعت چهار تا شش در سینمای محله شان نمایش داده شود ببرد. پتروس کنار خواهرش نشست. آنتیگون روبان های سرش را یکی یکی از موهایش باز می کرد و پتروس تمام مدت به او چشم دوخته بود.

پتروس با حالتی غمزده گفت: #171&#171;جیرجیرک مرد!

آنتیگون به محض شنیدن این حرف، یکی از روبان هایش را چنان با ضربه ای ناگهانی کشید که چند تایی از موهایش کنده شد. بعد

جعبه را از دست پتروس گرفت و در حالی که به جیرجیرک مرده خیره شده بود، گفت: #171؛ نگاه کن پتروس! بال‌هایش چه قدر بازمه از هم باز شده. &raquo;

اگر پدرشان حرف‌های آن‌ها را می‌شنید، حتماً می‌گفت: #171؛ چه حرف‌های بچگانه‌ای! &raquo;

آنتیگون چهارده سالش تمام شده بود و پدرش فکر می‌کرد هر کسی به سن و سال او باشد دیگر نباید برای یک جیرجیرک مرده خودش را ناراحت کند.

آنتیگون از پتروس پرسید: #171؛ می‌خواهی جعبه‌ی دستبندم را بدهم تا جیرجیرک را توی آن بگذاری و خاکش کنی؟ &raquo;

آنتیگون در آن لحظه می‌خواست سخاوت خود را نشان بدهد، اما پتروس پیشنهادش را رد کرد. او می‌خواست جیرجیرک را با وجود این که مرده بود در همان شکاف تیرک زیرزمین خانه‌شان دفن کند.

پتروس صبحانه‌اش را با بی‌میلی می‌خورد. وقتی مادرش از او پرسید که آیا تکلیفی دارد یا نه، فقط شانه‌هایش را بالا انداخت. شانه‌هایش را جوری بالا انداخت که هم دارد و هم ندارد.

صبحانه‌اش را خیلی سریع خورد و با شتاب به طرف زیرزمین دوید. تا در زیرزمین را باز کرد تئودور با حالتی افسرده به طرف او حرکت کرد. تئودور یک لاک‌پشت بود. وقتی پتروس تازه آن را گرفته بود، آن قدر کوچک بود که در یک قوطی سیگار جا می‌گرفت. پتروس جعبه‌ی پر از تیل‌هایش را به یکی از هم‌کلاسی‌هایش داده بود و در عوض این لاک‌پشت را گرفته بود. اسمش را به این علت تئودور گذاشته بود که درست مثل هم‌کلاسی‌اش، تئودور، خیلی آهسته، سنگین و سلانه‌سلانه راه می‌رفت. وقتی تئودور آن قدر بزرگ شد که دیگر توی قوطی سیگار جا نمی‌گرفت، پتروس آن را توی جعبه‌ی آب‌نبات گذاشت و هنگامی که می‌خواست برای قدم زدن بیرون برود، آن را توی جیبش می‌گذاشت و سپس در میان چمنزاری ره‌ایش می‌کرد تا برای خودش بچرخد. بالاخره، تئودور به اندازه‌ای بزرگ شد که دیگر توی جعبه‌ی آب‌نبات هم جا نمی‌گرفت. پتروس، تئودور را به زیرزمین بُرد و هر روز آن را بیرون می‌آورد تا در حیاط خانه گردش کند. بعد هم از بیرون خانه علف می‌آورد و جلوش می‌ریخت.

آن روز، وقتی پتروس وارد زیرزمین شد، با قیافه‌ی گرفته‌ای به تئودور گفت: #171؛ امروز صبح زود جیرجیرک مرد! &raquo;

پتروس جیرجیرک مرده را در شکاف تیره گذاشت و با خمیر مجسمه‌سازی شکاف را مهر و موم کرد. بعد با چاقوی پیشاهنگی‌اش تاریخ مرگ جیرجیرک را روی چوب تیرک کند: #171؛ بیست و هفتم اکتبر سال 1940 میلادی. &raquo;

بیست و هفتم اکتبر سال 1940 میلادی. پدر پتروس دفتر حساب زردرنگش را روی میز ناهارخوری پهن کرده بود و مشغول نوشتن بود. او باید تعداد زیادی از این دفترها را از ارقام و اعداد پُر می‌کرد تا عاقبت می‌توانست آپارتمان بزرگ‌تری اجاره کند. در آن صورت پتروس و آنتیگون مجبور نبودند هر دو در یک اتاق بخواهند.

هر بار آنتیگون و پتروس از پدرشان می‌خواستند چیزی برایشان بخرند او جواب می‌داد: #171؛ وقتی چند تا از این دفترها را نوشتم برایتان می‌خرم. &raquo;

اما از روزی که پدر پتروس پشت میز می‌نشست، سرش را پایین می‌انداخت و سرگرم نوشتن ارقام و اعداد روی دفاتر زردرنگ می‌شد. پتروس به خاطر نداشتن که روی میز او کوهی از این دفاتر انباشته نشده باشد. یک روز آنتیگون برای پتروس تعریف کرد که وقتی خیلی کوچک بود، در حاشیه‌ی یکی از دفاتر پدر، عکس گربه‌ای را نقاشی کرده بود و به خاطر این کارش کتک خورده بود.

پدر پتروس وقتی از سر کار به خانه برمی‌گشت، فوراً دست به کار می‌شد. او حتی روزهای تعطیل هم کار می‌کرد. مادر پتروس از شوهرش گله می‌کرد و می‌خواست که شب‌های تعطیل او را به سینما ببرد. اما پدر پتروس در جواب می‌گفت که اگر او کارهای ادارات دیگر را به منزل نیاورد، درآمدش کفاف خرجی آن‌ها را نخواهد کرد. آن وقت مادر پتروس تمام کاسه کوزه‌ها را سر آقای کندیانیس می‌شکست؛ این شخص کارفرمای شوهرش بود که تجارت کره و روغن‌زیتون می‌کرد.

آقای کندیانیس شخصی ریزاندام بود - درست مثل ماهی‌های قنات. خیلی هم خسیس بود. سال‌ها می‌گذشت که آقای کندیانیس به پدر پتروس ارتقای شغل نداده بود. آقای کندیانیس تنها کاری که برای خانواده‌ی آن‌ها می‌کرد این بود که در سال‌روز تولد مادر پتروس برای آن‌ها یک کیک ارزان‌قیمت می‌فرستاد.

پتروس تصمیم داشت از اول سال تحصیلی، هر هفته شاگرد اول کلاس شود و پس از مدرسه خیلی خوب مطالعه بکند. همچنین شب‌های تعطیل مادرش را به گردش ببرد؛ اما همه‌ی این تصمیم‌ها مال روز قبل از تعطیل بود، و تا روز تعطیل شروع می‌شد، خیال شاگرد اول شدن هم از سرش بیرون می‌رفت.

پتروس بالای دفترچه‌ی جغرافیایش تاریخ بیست و هفتم اکتبر سال 1940 را نوشته بود. اما بقیه‌ی صفحه، که قرار بود نقشه‌ی استرالیا را روی آن رسم کند، خالی بود. به نظر می‌رسید که درس جغرافیا را عمداً در روز بعد از تعطیل گذاشته‌اند تا در روز تعطیل، سر پتروس به کشیدن نقشه گرم شود. صبح روز تعطیل که می‌شد همیشه پتروس تصمیم می‌گرفت خیلی زود نقشه‌ی جغرافیایش را رسم کند و از سر آن خلاص شود؛ اما هر بار اتفاقی می‌افتاد و تصمیم او عملی نمی‌شد. مثلاً همان روز اگر جیرجیک نمرده بود، شاید پتروس می‌توانست نقشه‌اش را تمام کند.

بالاخره، پتروس تصمیم گرفت نقشه‌اش را بکشد؛ ولی هنوز چند خط بیش‌تر نکشیده بود که آنتیگون او را صدا کرد و گفت که وقت رفتن به سینما است. قبل از رفتن بر سر این‌که پتروس می‌خواست آن روز کفش‌های کتان‌اش را بپوشد با هم شروع کردند به جر و بحث. آنتیگون پتروس را مجبور می‌کرد که موهایش را خیس کند و خوب شانه بزند. همچنین او را تهدید کرده بود که اگر ژاکت آبی‌رنگ دکمه برنجی‌اش را نپوشد از سینما خبری نخواهد بود.

پتروس خیلی مایل بود آن فیلم کم‌دی را ببیند؛ و اگر به خاطر فیلم نبود ترجیح می‌داد به جای پوشیدن آن ژاکت بدقواره، در خانه بنشیند و با حشرات بازی کند یا به زیرزمین برود و خودش را با تئودور سرگرم کند. ژاکت پتروس، حالا دیگر آستین‌هایش خیلی کوتاه شده بود، و به همین علت مجبور بود دائماً دست‌هایش را تو بکشد تا کوتاهی آستین‌هایش معلوم نشود.

پتروس برای عملی کردن تصمیمش سر غیرت آمد و فوراً دست به کار شد تا نقشه‌ی سرزمین استرالیا را رسم کند؛ اما دم در که رسید سویتریس، پسر همسایه‌ی طبقه‌ی بالایی‌شان، را دید. سویتریس، از او خواست بیاید و کبوتر مرده‌ای را که صبح در یک خرابه یافته بود ببیند. پتروس باید پیش او می‌رفت و کبوتر را می‌دید. تا پتروس بجنبد، خیلی از وقت گذشته بود. حالا مادرش او را صدا می‌زد که بیاید و شام بخورد - در حالی که پتروس هنوز حاشیه‌های نقشه را هم به‌طور کامل رسم نکرده بود.

پتروس تصمیم داشت وقتی بزرگ شد و تشکیل خانواده داد، هرگز افراد خانواده‌اش را مجبور نکند تا دور میز بنشینند و غذا بخورند. او قصد داشت خانه‌ای دو طبقه بسازد که طبقه‌ی پایینش از طریق راه‌پله‌های چوبی به طبقه‌ی بالا راه داشته باشد - درست مثل راه‌پله‌های چوبی به طبقه‌ی بالا راه داشته باشد - درست مثل راه‌پله‌های چوبی که در خانه‌ی ریتا، دوست صمیمی آنتیگون، دیده بود. آن وقت زن و بچه‌اش می‌توانستند روی پله‌های چوبی بنشینند.